

موضوع جلسه چهاردهم:

پیاده روی اربعین فرصت تمرین حرکت عاشورایی به سمت ظهور

پیام:

فضیلت ولادت قیام، هجرت و جهاد با مال و جان در راه خدا، عنصر چهارم حرکت
عمومی راهکارهای عملی و تمرین آن

خطبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، بَارِئِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ، حَبِيبِنَا وَحَبِيبِ إِلِهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ، وَلَا سَيِّمًا بَقِيَهُ اللَّهُ فِي الْأَرْضِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

انگیزه سازی :

خدای تبارک و تعالی می فرماید :

قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَأَحَدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَى وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا (آیه ۴۶ سوره سبا)
بگو: من شما را فقط به یک حقیقت اندرزمی دهم [و آن] اینکه دو دو و یک یک برای خدا قیام کنید، سپس درباره رفیقان [محمد که عمری با پاکی، امانت، صدق و درستی در میان شما زندگی کرده است] بیندیشید

بعضی از آیات قرآن بیانی تکان دهنده دارد مثل این آیه شریفه که خدای عزیز و حکیم می فرماید: قل بگو ای پیامبر، معلومه موضوع مهمی را میخواهد مطرح کند وگرنه همه آیات قرآن کلام خداست، بعد می فرماید: انما به معنای فقط است، خدای متعال با گفتن فقط، میخواهد این نصیحت را به عنوان تنها نصیحت مورد توجه همه انسانها قرار دهد لذا می فرماید: إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَأَحَدَةٍ، باز در آخر جمله می فرماید بواحد، فقط یم نصیحت خدای حکیم من و شما چیست؟

بعد از این همه تاکید و در بیانی متفاوت و تکان دهنده می فرماید: أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَى وَفَرَادَى برای خدا قیام کنید دو تا دو تا یا یکی یکی!

این آیه قرآن آنقدر مهم است که مقام معظم رهبری می فرمایند زیر بنای مکتب امام و انقلاب، این آیه شریفه است

اگر بخواهیم زیربنای مکتب مبارزه‌ی امام را و انقلاب امام را در یک جمله عرض بکنیم، باید بگوییم زیربنای همه‌ی فعالیت‌های ایشان «قیام‌الله» بود؛ هدف، قیام‌الله [بود]؛ همان که در یادداشت معروفشان در دوران جوانی در دفتر مرحوم وزیری یزدی (رحمة الله علیه) نوشته‌اند: قُلْ إِنَّمَا أُعْطِیْتُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ وَفَرَادَى؛ (۱) قیام‌الله، که این قیام‌الله ریشه‌ی قرآنی بسیار مستحکمی دارد. قیام‌الله در همین آیه‌ی سوره‌ی سبأ - قُلْ إِنَّمَا أُعْطِیْتُكُمْ - [بیان شده]، یا «قوموا لِلَّهِ قَانِتِینَ» (۲) در سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، یا در آیه‌ی دیگری در سوره‌ی مدثر در اول بعثت: یا أَیُّهَا الْمُذْثِّرُ * قُمْ فَاذْذُرْ (۳) «قیام‌الله» یعنی این. حالا این «قیام‌الله» در هر دوره‌ای ممکن است به نحوی باشد. (۱۴۰۱/۳/۱۴) بیانات در مراسم سی‌وسومین سالگرد رحلت امام خمینی (رحمه‌الله))

مرحوم آیت‌الله یزدی ره نقل می‌کردند: در یک نوبت که برای کاری خدمت امام رسیده بودم، در پایان صحبت‌ها عرض کردم: اگر عنایتی بفرمایید، من علاقه دارم یک یادگاری لطف کنید که در خانواده‌ی ما بماند. اگرچه من از شما خیلی چیزها دارم، دلم می‌خواهد یک یادگاری از شما در خانه‌ی ما بماند. فرمودند: «مانعی ندارد» دو، سه روز بعد کسی از دفتر امام تلفن کرد و گفت: امام یک چیزی برای شما فرستاده‌اند. پرسیدم: چیست؟ گفت، یک قاب است. گفتم: امام چیزی هم نوشته‌اند؟ گفت: نمی‌دانم. گفتم: دلم می‌خواست دست خط امام را داشته باشم. دو روز بعد تلفن کرد و گفت: «امام چیزی نوشته‌اند و روی همان قاب گذاشته‌اند. کسی را بفرست که آن را بگیرد.» شاید یکی، دو هفته‌ی گذشته بود که کسی به من تلفن زد و گفت: فلانی! بچه‌ها به چیزی که امام برای شما گذاشته‌اند، خیلی طمع کرده‌اند. اگر نیایی بگیری، به حساب دوستی می‌برند! این یادگار، قاب خیلی ظریف است. نوشته‌ی روی آن «کلمة الله هی العلیا» است. آن قدر ظریف است که در نظر اول آدم

فکر می کند شیشه دارد، در صورتی که چنین نیست. پشت آن نوشته شده: تقدیم به حضرت امام و امام آیه شریفه «قل انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا لله مثنی و فرادی» را نوشته اند و ذیل این جمله ای برای من و خانواده ام مرقوم فرموده اند.^۱

اقناع اندیشه:

یکی از مهمترین مصادیق قیام برای خدا، قیام برای زیارت کربلاست آن هم در ایام ربیعین که این اجتماع میلیونی تبدیل به میعادگاه منتظران ظهور شده است، زیارت کربلا در هر زمانی یک عمل صالح با عظمت است که در روایات ما کمتر عملی به فضیلت آن می رسد، به عنوان مثال در روایتی محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْفَضْلِ لَمَاتُوا شَوْقًا وَتَقَطَعَتْ أَنْفُسُهُمْ عَلَيْهِ حَسْرَاتٍ - قُلْتُ وَمَا فِيهِ قَالَ مَنْ أَنَا تَشَوْقًا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ حِجَّةٍ مُتَقَبَّلَةٍ وَأَلْفَ عُمْرَةٍ مَبْرُورَةٍ - وَأَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَأَجْرَ أَلْفِ صَائِمٍ وَثَوَابَ أَلْفِ صَدَقَةٍ مَقْبُولَةٍ - وَثَوَابَ أَلْفِ نَسَمَةٍ أُرِيدَ بِهَا وَجْهَ اللَّهِ وَلَمْ يَزَلْ مَحْفُوظًا سَنَّتَهُ مِنْ كُلِّ آفَةٍ أَهْوَتْهَا الشَّيْطَانُ وَوَكَّلَ بِهِ مَلَكٌ كَرِيمٌ يَحْفَظُهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ وَمِنْ تَحْتِ قَدَمَيْهِ فَإِنْ مَاتَ سَنَّتَهُ حَضْرَتُهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ - يَحْضُرُونَ غُسلَهُ وَأَكْفَانَهُ وَالإِسْتِغْفَارَ لَهُ وَيَشْفَعُونَ لَهُ إِلَى قَبْرِهِ بِالِاسْتِغْفَارِ لَهُ - وَيُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ وَيُؤَمِّنُهُ اللَّهُ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ وَمِنْ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ أَنْ يَرُوعَانَهُ [مِرْوَعَاهُ] - وَبُفَّتِحُ لَهُ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ وَيُعْطَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ وَيُعْطَى لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نورا [نُورًا] بِيضِي لِنُورِهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَيُنَادِي مُنَادٍ هَذَا مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ شَوْقًا إِلَيْهِ

۱. بابہ پای آفتاب؛ ج ۴، ص ۲۲۸

فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا تَمَنَّى يَوْمَئِذٍ أَنَّهُ كَانَ مِنْ زُورِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۱۰

از محمد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، آن حضرت فرمودند: اگر مردم می دانستند که در زیارت قبر حضرت حسین بن علی علیهما السلام چه فضل و ثوابی است حتما از شوق و ذوق قالب تهی می کردند و بخاطر حسرت ها نفس هایشان به شماره افتاده و قطع خواهد شد. راوی می گوید: عرض کردم: در زیارت آن حضرت چه اجر و ثوابی می باشد. حضرت فرمودند: کسی که از روی شوق و ذوق به زیارت آن حضرت رود خداوند متعال هزار حج و هزار عمره قبول شده برایش می نویسد و اجر و ثواب هزار شهید از شهداء بدر و اجر هزار روزه دار و ثواب هزار صدقه قبول شده و ثواب آزاد نمودن هزار بنده که در راه خدا آزاد شده باشند برایش منظور می شود و پیوسته در طول ایام سال از هر آفتی که کمترین آن شیطان باشد محفوظ مانده و خداوند متعال فرشته کریمی را بر او موکل کرده که وی را از جلو و پشت سر و راست و چپ و بالا و زیر قدم نگهدارش باشد و اگر در اثناء سال فوت کرد فرشتگان رحمت الهی بر سرش حاضر شده و او را غسل داده و کفن نموده و برایش استغفار و طلب آمرزش کرده و تا قبرش مشایعتش نموده و به مقدار طول شعاع چشم در قبرش وسعت و گشایش ایجاد کرده و از فشار قبر در امانش قرار داده و از خوف و ترس دو فرشته منکر و نکیر بر حذرش می دارند و برایش دربی به بهشت می گشایند و کتابش را به دست راستش می دهند و در روز قیامت نوری به وی اعطاء می شود که بین مغرب و مشرق از پرتو آن روشن می گردد و منادی نداء می کند: این کسی است که از روی شوق و ذوق حضرت امام حسین علیه السلام را زیارت کرده و پس از این نداء احدی در قیامت باقی نمی ماند مگر آنکه تمنا و آرزو می کند که کاش از زور حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام می بود.

اما این فضیلت عظیم زیارت در زمان حاضر و در موسم اربعین به جهت آثار و برکاتی که بر آن مترتب است، ارزشی مضاعف دارد، در طول تاریخ از زمان شهادت امام حسین علیه السلام سابقه نداشته است در یک زمان واحد بیش از ۴۰ میلیون نفر به زیارت ابا عبد الله الحسین علیه السلام مشرف شوند و دنیا را اینچنین شگفت زد کنند و آوازه امام حسین ع را جهانی کنند، مقام معظم رهبری معتقدند دست قدرت الهی را باید پشت سر این حرکت بوضوح می‌شود دید و باید شکر این نعمت بزرگ را به جا آورد، اما شکر این قدرت نمایی بزرگ الهی و نعمت با عظمتی که نصیب هر کدام از ما شده است چیست؟ حضرت آقامی فرمایند:

روحیات معنوی سفر اربعین را حفظ کنید در این جور حوادث که شما دست قدرت الهی را پشت سرش بوضوح می‌بینید و برکاتش را مشاهده می‌کنید، باید شکر کرد. اگر شکر کردیم میماند، اگر شکر نکردیم گرفته میشود... این حادثه‌ی راه‌پیمایی را شکر کنید. شکرش از جمله به این است که آن روحیات را، آن حالات را - که در این دو سه روزی که مشغول راه‌پیمایی بودید، آنجا مشاهده کردید یا احساس کردید - در خودتان نگه دارید؛ آن برادری را، آن مهربانی را، آن توجه به ولایت را، آن آماده شدن بدن برای تعب کشیدن را، آن ترجیح دادن زحمت کشیدن و عرق ریختن و راه رفتن بر راحتی و تنبلی را. در همه‌ی امور زندگی باید این را دنبال کرد؛ این میشود شکر. ۱۳۹۵/۰۹/۰۳

حضرت آقامی فرمایند شکر این نعمت بزرگ با خود آوردن ویژگی‌های سبک زندگی اربعینی، به داخل کشور و ادامه دادن حرکت عاشورایی اربعین، در حرکت عمومی به سمت آرمان‌های انقلاب اسلامی است، لازمه این شکر این است که ما درک درستی از ارزش قیام و هجرت و جهاد در این زیارت پیدا کنیم و با تمرین هجرت و جهاد واقعی در این فرصت، این روحیه هجرت و جهاد خالصانه و عاشقانه را با خود

به داخل کشور بیاوریم و در ضمن انجام ماموریت بزرگ حرکت عمومی و عاشورایی که حضرت آقا به دوش هر جوان مومن و حزب الهی گذاشته از این روحیه و تجربه استفاده کنیم

قدم اول: قیام

در زیارت اربعین گام اول قیام است، کسانی که برای زیارت رهسپار میشوند، از نشستن و تماشا کردن دست می‌کشند و قیام می‌کنند برای حرکت به سمت معشوق، تا قیام نکنیم حرکت آغاز نمی‌شود و این یک درس بزرگ برای حرکت عاشق‌ورایی است که یاد بگیریم بزرگ‌ترین سفرها هم با یک قدم آغاز میشود، شاید به همین خاطر هم هست که خداوند عزیز حکیم ما با این تاکید ما را به قیام دعوت می‌کند، برای رفع مشکلات کشور، برای رسیدن به قله‌هایی که شهدا برای آن از همه چیزشان گذشتند، قدم اول قیام است، قیامی از جنس قیام‌های شهدای مدافع حرم که به عشق شهادت و در اوج شجاعت بود

سردار زمردین فرمانده تخریب و شناسایی سوریه و عراق در نقل یکی دیگر از خاطرات مشترک نیروهای مقاومت با سردار سلیمانی می‌گوید: سردار «عوض شهابی فر» فرمانده ارشد کهگیلویه و بویراحمد از رزمندگان بسیار شجاع در هشت سال دفاع مقدس و در سوریه و عراق است؛ وی در حلب برای ستون‌کشی به منظور دور زدن نیروهای داعش جلوتر از همه حرکت می‌کرد و با افزایش درگیری‌ها دلاورانه جلوتر از بقیه رزمندگان در میدان نبرد پیش می‌رفت که یکباره توسط یک داعشی به رگبار بسته شد و ۲۸ تیر به وی اصابت کرد. ما با تصور اینکه فرمانده به شهادت رسیده عقب‌نشینی کردیم و تصمیم گرفتیم فردا برای انتقال پیکرش به میدان برویم که اگر پیکر او توسط نیروهای داعشی برده نشده بود، او را به پشت جبهه منتقل و به خانواده‌اش تحویل دهیم؛ چراکه داعشی‌ها پس از مواجه شدن با پیکر شهدای

ما سررا از تن آنها جدا می کردند و بعد از به آتش کشیدن بدن، با سر شهدا فوتبال بازی می کردند. اما پس از رفتن به میدان متوجه شدیم وی هنوز زنده است که بی درنگ او را به بیمارستان منتقل کردیم و سپس برای ادامه روند درمان به تهران اعزام شد.

دلاوری های سردار شهابی فر تا شوخی های حاج قاسم در میدان نبرد سردار زمردین ادامه می دهد: شهابی فر پس از درمان برای ماموریت به عراق، پیش ما آمد. در عملیات ”جوف الصخر“ جایی که مرکز فرماندهی داعش بود در مسیر کربلا تا بغداد جاده ای قرار دارد که شیعیان از بغداد برای زیارت ضریح امام حسین ع به عراق می آیند و همانند پیاده روی که در مسیر نجف تا کربلا وجود دارد از مسیر بغداد تا کربلا، مدینه الصدر و کل بغداد نیز پیاده روی وجود دارد در این مسیر در ۳۰ کیلومتری کربلا یک منطقه به نام جوف الصخر وجود دارد که روبروی آن مقبره دو طفلان مسلم قرار دارد و اهالی آن اهل تسنن و وهابی هستند حتی آمریکایی ها جرات نداشتند برای پاکسازی به این منطقه بروند، در آنجا تک تیراندازان حدود ۳ هزار نفر از شیعیان امام علی (ع) را به طروق مختلف به شهادت رسانده بودند که حاج قاسم دستور داد ما در جوف عملیات انجام دهیم تا امنیت کربلا تامین شود چرا که حدود چهار ماه تا اربعین بود.

این عملیات را از چند محور آغاز کردیم و قرار بود عملیات در آن سوی آب رانیز نیروهای مقتدا صدر انجام دهند که کمی کوتاهی کردند. بعد از انجام چند عملیات به جلو پیشروی کردیم و عملیات خوب و موفقیت آمیزی رقم خورد؛ جوف دست نیروهای حشد الشعبی افتاد و در همین حین در یک محور در کنار سردار شهابی فر بودیم، در عملیات ها وی تا حدی به دل دشمن می رفت و بقیه نیروهای حشد الشعبی با ترس به دنبال ما می آمدند که یکباره دیدیم شهابی فر تخته گاز تیربار

را به دست گرفت و به تنهایی به جلورفت و آن منطقه را فتح کرد؛ او بقدری سریع جلو می رفت که ما می گفتیم سردار صبر کن تا نیروها برسند با هم در منطقه جلو برویم، اما او می گفت نه من باید شهید شوم. با خنده به او می گفتیم ما چه گناهی کرده ایم که با تو در یک عملیات هستیم باید مراقبت جان خود باشیم یا تو، خلاصه عملیات با موفقیت انجام شد و ما باز گشتیم.

پس از بازگشت، حاج قاسم و معاونانش از ما گزارش کار خواستند، به آنها گفتیم هر کس با شهبایی فر به عملیات برود شهید می شود چون او سرش را پایین می اندازد و بی پروا برای مقابله با دشمن به میدان می رود. یک شب حاج قاسم ما را صدا زد و گفت: سردار شهبایی می گوید می خواهم شهید شوم شما چه کاری انجام می دهید؟ به شوخی گفتیم ما چند کار بلدیم، شهید فهمیده را هم ما به زیر تانک هل دادیم چند نفر از دیگر رزمندگان را ما شهید و زخمی کردیم شهبایی فر را از پشت سر بزنیم یا بمب کنار جاده ای، به شهبایی گفتم حالا چرا می خواهی شهید شوی؟ به شوخی گفت من از لره های بزرگ لک هستم اگر من شهید شوم طایفه ام یکماه برای من مراسم برپا می کنند و هر شب چلو گوشت می دهند ما گفتیم ما به تو چلو گوشت می دهیم دست از سر ما بردار گفت نه باید در منطقه شهید شوم این نمونه ای از خاطراتی است که خنده بر لب ما می آورد و از خستگی ما می کاست

پرورش احساس:

قدم دوم: هجرت

هجرت کردن به معنای یک باره از همه چیز دست شستن به خاطر هدف، به خاطر پیوستن به جامعه اسلامی، به خاطر قبول تعهد در مجموعه تشکیلات جامعه اسلامی محسوب می شود... هجرت یعنی برای بنای کاخ عظیم جامعه اسلامی،

یک خشت بردن ۱۰

فقط همین یک مختصر از آیات را برایتان معنا بکنم تا شما ببینید که تعهد اسلام چیست: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا»؛ ۲ آن کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد کردند با مال و جانشان. برای زمان پیغمبر است، نه این که بخواهم بگویم برای زمان های دیگری نیست، نه، این حکم کلی است. در مورد زمان پیغمبر دارد گفته می شود، که مسئله هجرت هم آن جا مطرح بوده؛ هجرت به جامعه اسلامی. آن روز یک عده ای مسلمان می شدند؛ طرز فکر پیغمبر ﷺ را قبول می کردند، اما حاضر نبودند از مکه بیایند بیرون؛ می گفتند خب، چرا بروم بیرون؟ مکه مغازه دو، سه دربندی ۳ دارم؛ تلفن شماره ژند عالی دارم؛ مشتری های شناخته و دانسته دارم؛ قوم و خویش و رفیق و هم پیاله دارم؛ اینها همه را بگذارم بروم پهلوی پیغمبر ﷺ؟! خب چرا؟ ایمان لازم است، ایمان دارم؛ صد بار هم می گویم، در دلم، به زبانم، یواش که کسی البته نشنود، خدا یکی است، پیغمبر هم برحق است. نماز از من می خواهد پیغمبر، می خوانم؛ روزه می خواهد، عوض سی روز، شصت روز می گیرم؛ چرا بروم مدینه؟ بعضی این جوری فکر می کردند. هجرت در آن جا لازم بود. جامعه اسلامی نوپیدا بود. باید می رفتند؛ باید تقویت می کردند و باید آن جامعه را در مقابل دشمنانش آسیب ناپذیر می ساختند؛ لذا هجرت شرط قطعی قبول ایمان بود. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» آن کسانی که باور کردند و گرویدند، «وَ هَاجَرُوا» و هجرت کردند به مدینه، «وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ» و با مال و جانشان، هر دو مجاهدت کردند در راه خدا و همچنین از طرف مقابل «وَالَّذِينَ آوَوْا» آن کسانی که اینها را، که بی سرپرست و بی خانمان بودند، در مدینه پناه دادند، «وَنَصَرُوا» و یاری شان

۱. صفحه ۱۲۸.

۲. انفال: ۷۲-۷۴.

۳. دو، سه دهانه.

کردند، «أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»^۱ اینها بعضی پیوستگان و هم جبهگان بعض دیگر هستند. اینها همان مؤمنینی هستند که مثل آجرهای توی هم فرورفته اند. ولایت یعنی پیوستگی و جبهه شدن مؤمنین:

یک بنیان را نگاه کنید؛ این عمارت را نگاه کنید؛ آجرها تو هم رفته؛ چوب ها تو هم رفته؛ اجزای یک عمارت با سایر اجزا درهم پیوسته و گره خورده. مؤمنین در جامعه اسلامی همین جورند؛ همه به هم پیوسته و جوشیده و گره خورده هستند. اولیا یعنی این؛ ولایت یعنی این؛ پیوستگی کامل، الصاق و التصاق^۲ کامل. این ولایت است. (جبهه شدن مؤمنین)

«أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»؛ آنها بعضی اولیای بعضی دیگرند. «وَالَّذِينَ آمَنُوا...» اما آن کسانی که ایمان آوردند، در دلشان باور کردند که تو پیغمبری، اما «وَلَمْ يَهْتَابُوا»، اما هجرت نکردند، تعهد ایمان را بردوش نگرفتند، «مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ هَاهُ جُرُوا»،^۳ شما با اینها هیچ پیوستگی و ارتباطی ندارید، تا وقتی که هجرت کنید. تا هجرت نکردند و آن جا هستند، بیگانه از شما هستند. هیچ رابطه و پیوند اسلامی و برادری میان شما نیست.^۴

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»؛ آنها بی که کافرند، بعضی هم جبهگان و پیوستگان بعض دیگرند. نگاه نکن در دو اردوگاهند، اما در دشمنی با شما، هم اردو و هم جبهه اند: «إِلَّا تَتَعَلَّوْهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ»؛^۵ اگر این را انجام ندهید، فتنه ای در زمین خواهد شد و فساد بزرگی. شاید مراد این باشد که اگر این جبهه بندی و این صف بندی را مراعات نکنید، اگر ندانید و ندانسته باشید که صف

۱. انفال: ۷۲.

۲. از ریشه «ل ص ق»، به معنای به چیزی جسیبدن و به آن پیوستن.

۳. انفال: ۷۲.

۴. صفحه ۳۹۸ و ۳۹۹.

۵. انفال: ۷۲.

شما در مقابل صف دشمنان خدا، يك صف مشخص و مُتَحَازِي است و اگر ندانید که هرکه بین دو صف باشد، از صف دشمنان و معارضان است، نه از این صف، اگر اینها را ندانید و به مقتضای اینها عمل نکنید، در زمین فتنه خواهد شد، فساد خواهد شد. فتنه، فتنه دوری از دین است؛ فساد، فساد نبودن حکم خدا در میان اجتماع است، احتمالاً. (دلیل وضعیت فعلی جامعه ما!!)

... «وَالَّذِينَ آمَنُوا» آن کسانی که ایمان آورده اند، «وَهُمَا جَزَاءُ» و مهاجرت کردند. این آیه را هم دقت کنید که آیه، شاهد جالبی است برای این مطالبی که عرض کردیم. «وَالَّذِينَ آمَنُوا»، آن کسانی که ایمان آورده اند، «هَاجِرُوا» هجرت کردند، «وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» مجاهدت کردند در راه خدا، «وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا» آن کسانی که پناه دادند و یاری کردند، «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا»، اینها پند مؤمنان راستین. درست فهمیدی؟ مؤمن راستین این است. اما آنی که ایمان آورده است و مهاجرت و مجاهدت و پناه دادن و نصرت نمودن از او سرزده است، او چیست؟ «هُمُ الْمُؤْمِنُونَ غَيْرِ حَقِّ»؛ مؤمنین الکی، مؤمنین دروغی. این مفاد آیه است، تا آخر آیات ۲.

در زیارت اربعین، ما که نبودیم سال ۶۱ هجری که حضرت فرمود: مَنْ كَانَ فِيْنَا بَادِلًا مُهْجَرًا - مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ - فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ کسی که در راه ما می خواهد جانش را ببخشد و خود را آماده دیدار با خدا کند پس باید با من بیاید زیرا که من با خواست خدا فردا صبح روانه خواهم شد.

لبیک بگوئیم و با حضرت روانه کربلا شویم، امروز لبیک می گوئیم و روانه کربلا میشویم، اما برای چه باید هر سال برویم کربلا؟ از من بپرسید میگویم: برای بیعت،

بیعت با امام حسین علیه السلام که یکسال دیگر پای رکاب فرزندش حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، اهل هجرت از خواسته های نفسانی به خواسته مولا باشیم و اهل حرکت نه نشستن باشیم ف اهل کار نه استراحت باشیم شخصیت درخشان و بزرگوار امام حسین علیه السلام دو وجه دارد: یک وجه، همان وجه جهاد و شهادت و توفانی است که در تاریخ به راه انداخته و همچنان هم این توفان با همه برکاتی که دارد، برپا خواهد بود؛ که شما با آن آشنا هستید. یک بعد دیگر، بعد معنوی و عرفانی است که بخصوص در دعای عرفه به شکل عجیبی نمایان است.

به قضیه عاشورا و کربلا برمیگردیم. میبینیم این جا هم با این که میدان حماسه و جنگ است، اما از لحظه اول تا لحظه آخری که نقل شده است که حضرت صورت مبارکش را روی خاکهای گرم کربلا گذاشت و عرض کرد: «الهی رضاً بقضائک و تسلیماً لأمرك»، با ذکر و تضرع و یاد و توکل همراه است. از وقت خروج از مکه که فرمود: «من کان فینا باذلاً مهجته موطناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا»، با دعا و توسل و وعده لقای الهی و همان روحیه دعای عرفه شروع میشود، تا گودال قتلگاه و «رضاً بقضائک» لحظه آخر. یعنی خود ماجرای عاشورا هم یک ماجرای عرفانی است. جنگ است، کشتن و کشته شدن است، حماسه است - و حماسه های عاشورا، فصل فوق العاده درخشانی است - اما وقتی شما به بافت اصلی این حادثه حماسی نگاه میکنید، میبینید که عرفان هست، معنویت هست، تضرع و روح دعای عرفه هست. پس، آن وجه دیگر شخصیت امام حسین علیه السلام هم باید به عظمت این وجه جهاد و شهادت و با همان اوج و عروج، مورد توجه قرار گیرد. حال نکته ای که میخواهم عرض کنم، این جاست. شاید بشود قاطعاً گفت که همین معنویت و عرفان و توسل و فناء فی الله و محو در معشوق و ندیدن خود در

مقابل اراده ذات مقدّس ربوبی است که ماجرای عاشورا را هم این طور با عظمت و پُرشکوه و ماندگار کرده است. به عبارت دیگر، این جانبِ اوّل - یعنی جانب جهاد و شهادت - آفریده و مخلوق آن جانبِ دوم است؛ یعنی همان روح عرفانی و معنوی. خلیهها مؤمنند و میروند مجاهدت میکنند، به شهادت هم میرسند - شهادت است، هیچ چیزی کم ندارد - اما یک شهادت هم هست که بیش از روح ایمان، از یک دل سوزان، از یک روح مشتعل و بیتاب در راه خدا و در محبّت پروردگار و غرقه در ذات و صفات الهی، سرچشمه میگیرد. این گونه مجاهدتی، طعم دیگری پیدا میکند. این، حال دیگری میبخشد. این، اثر دیگری در تکوین میگذارد.

۱۳/۰۹/۱۳۷۶

این روحیه حسینی که هجرتش ریشه در عشق و عرفان و هجرت از نفس به سمت خدا دارد، در شهدای ما موج می زد حتی در کوچکترین شهدای دفاع مقدس مثل شهید احمد رضا پناهی ۱۲ ساله، اینها مصداق آیه شریفه قرآن بودند که خدا می فرماید: وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (آیه ۱۰۰ سوره نساء) کسی که از خانه خود به قصد مهاجرت به سوی خدا و پیامبرش بیرون رود، سپس مرگ او را در یابد، مسلماً پاداشش بر خداست؛ و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

خانم معصومه حمامی اصل، مادر شهید رضا پناهی، در خصوص ویژگی های فرزند شهیدش می گوید: «ویژگی که رضا را از همسن و سال هایش جدا می کرد، فهم و درک او از جهاد و جنگ بود. خیلی بیشتر از سن خودش می فهمید. مدت زیادی از شروع سال تحصیلی نگذشته بود که یک روز وقتی رضا از مدرسه به خانه برگشت، دیدم آشفته و نگران است. گفتم: من تصمیم گرفته ام به جبهه بروم. اولش خیلی جدی نگرفتم؛ ولی وقتی متوجه شدم برای رفتن به جبهه مصمم است، سعی کردم

اورا از تصمیمش منصرف کنم. رو گفتم: تو هنوز کوچکی و توی جبهه دست و پاگیر میشی. نمی‌گم نرو. بذار کمی که بزرگ‌تر شدی، اون وقت برو. در جواب حرف من گفت: به شما ثابت خواهد کرد که اگر از نظر جسمی کوچکم، ولی قدرت این را دارم در جبهه با دشمنان بجنگم. رضا عاشق شهادت بود. آرام و قرار نداشت و دائمی گفت: می‌خواهم به جبهه بروم. خصوصاً بعد از آنکه امام دستور جهاد داده بود، می‌گفت: دیگر درنگ جایز نیست. چند روز بعد دیدم با التماس عجیبی نگاهم می‌کند و اجازه رفتن می‌خواهد. حالت خاصی داشت. گفتم: من عاشقم. می‌دانستم منظورش چیست؛ اما خودم رابه بی‌اطلاع نشان دادم. با خنده گفتم: عاشقی؟ عاشق هر دختری باشی، من دوست دارم در ۱۲ سالگی دامادی تو را ببینم. گفت: مادر همه چیز را به شوخی می‌گیری. ادامه داد: شما می‌دانی من عاشق چه کسانی هستم؟ عاشق خدا، ائمه و امام زمانم. می‌گفتم: من عاشق الله امام زمان شدم و این عشق با هیچ مانعی از دلم بیرون نمی‌رود تا به معشوقم یعنی الله برسم. وقتی این جمله را گفتم: خیلی منقلب شدم. وضو گرفتم و دو رکعت نماز خواندم و گفتم: خدایا، تو می‌دانی که رضای من چقدر عاشقت است، اگر تو می‌خواهی اگر تو هم عاشق رضای من هستی، به دل پدرش الهام کن که برای فرستادن رضا به جبهه پیش قدم شود. ۱۰ در قسمتی از وصیت‌نامه صوتی شهید رضا پناهی آمده: «هدف من از رفتن به جبهه این است که اولاً به ندای «هل من ناصر ینصرنی» لبیک گفته باشم و امام عزیز و اسلام را یاری کنم و آن وظیفه‌ای که امام عزیزمان بارها در پیام‌ها تکرار کرده که «هرکس که قدرت دارد واجب است که به جبهه برود» را می‌روم تا لبیک گفته باشم. آرزوی من پیروزی اسلام و ترویج آن در تمام جهان است و امیدوارم که روزی به یاری رزمندگان، تمام ملت‌های زیر سلطه آزاد شوند...» این یعنی هجرتی عاشقانه

با شناخت دقیق از صحنه و با جهت گیری تمدنی و امید به نصرت الهی، یعنی همه عناصر حرکت عاشورایی را با هم در دل خود دارد

رفتارسازی:

قدم سوم: جهاد با مال و جان

خداوند متعال درباره کسانی که اهل ایمان و هجرت و جهاد با مال و جان هستند کار را تمام می کند و می فرماید:

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرًا عِنْدَ اللَّهِ
وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (آیه ۲۰ سوره توبه)

آنها که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است؛ و آنها پیروز و رستگارند!

بی شک امام حسین علیه السلام مصداق حقیقی این آیه ی نورانیست؛ چراکه او در رسیدن به اهداف بلند ایمانی نه تنها که هجرت نکرد بلکه جهاد کرد و از همه ی مال و جان و فرزند و ناموس خود گذشت.

و امروز فرصت پیاده روی اربعین فرصت مغتنمی برای جهاد با مال و جان است، عده ای پول خود را برای پذیرایی از زوار امام حسین علیه السلام خرج می کنند و عده ای برای رفتن به این سفر معنوی حتی اگر شده قرض می کنند اما راهی میشوند، در سفر اربعین پول بی ارزش میشود و آدم ها با عشق در راه خدا پول خرج می کنند، یادم هست در سالهای گذشته گاهی اوقات که مشرف می شدیم کربلا، در کربلا منزل یک پزشک عراقی مهمان می شدیم به نام ابو حوراء، انسان عجیبی بود، دلباخته ابا عبد الله ع در طول مدت زیارت اربعین رایگان زوار مریض را معالجه می کرد و چون دارو در عراق گران بود، رایگان به مریض هایش داروهای مورد نیازشان را می داد،

در اربعین هر سال تقریباً ۲۰ روز خانه اش پر می شد از زوآر و خالی میشد شاید روزی ۳۰ یا ۴۰ نفر معمولاً مهمان منزل او بودند، یکبار دوستان ما از او پرسیدند: پول پذیرایی ۲۰ روزه از این تعداد مهمان را از کجا می آوری؟ گفت: خودم و با جنای هایم یکسال کار می کنیم و هر ماه مبلغی را در یک صندوق کنار می گذاریم تا ایام اربعین خدمتگزاری زوآر سید الشهداء را بکنیم، این روحیه جهاد با مال را باید از اربعین یاد گرفت و در طول سال در ضمن جهاد فرهنگی، بصیرتی، اقتصادی، علمی و سیاسی ازش استفاده کرد.

جهاد با مال را خدا قبل از جهاد با جان مطرح کرده است، زیرا گاهی اوقات پول نباشد کار پیش نمی رود، گاهی اوقات یک فعال فرهنگی، یک مربی برای اینکه بتواند مردم را جمع کند پای علم انقلاب باید هیات هفتگی راه بیندازد و هر هفته سفره بیندازد آآبگوشتی بار کند و با اطعام حسینی دلها را بهم وصل کند و بعد در مسیر یاری امام زمان عج الله فرجه به حرکت در آورد، در خاطرات شهید مصطفی صدر زاده که مقام معظم رهبری او را الگوی جوان مومن امروزی معرفی کردند، میخواندم یکی از دوستانش نقل می کرد:

در کارهای فرهنگی خیلی سختی تحمل می کرد. وقت خواب و استراحتش خیلی کم بود. ماه رمضان داخل تابستان افتاده بود. مصطفی تا حدود ساعت ۱۲ شب در مسجد می ماند و کار فرهنگی می کرد. کلاس قرآن داشت. سفره افطار داشت. بعد از افطار هم کلاس صالحین و برنامه های مختلف. بعد از تمام شدن کلاس های مسجد، حاج آقا بطحایی را تا نماز صبح استخر می برد که پاسخگوی سوالات شرعی مردم باشد. ورودی ولایی استخر بیشتر به یک مجموعه فرهنگی هنری و نمایشگاهی می خورد تا استخر. از در که وارد شدم دیدم خدا یا عکس علما، شهدا و آرم سپاه به در دیوار استخر چسبانده است. یک اتاق همان جا بود که روی آن نوشته بود:

«پایگاه بسیج استخر قائم ثبت نام می کند.» کلاً فضای فکری مصطفی حول بسیج می چرخید. عشق بسیج بود. همه چیزش را وقف بسیج کرده بود.

ایده مصطفی برای شام رنگارنگ هیئت در محله ملت یک خانه تک واحدی را برای پایگاه بسیج اجاره کرده بود و هیئت راهم که قبل از آن در سوله و خانه بچه ها برگزار می شد، به آن خانه برد. سقف آن را مشما کرد و در محرم هر شب شام می داد. برای تهیه شام ها هم مثلاً به مادر من می گفت شما ۱۴ پرس غذا درست کنید. به مادر خودش می گفت ۱۴ پرس غذا هم شما درست کنید. هر خانه که ۱۴ تا غذا درست می کردند، شام هیئت تأمین می شد. موقع پخش غذا می دیدیم غذاهای مختلف جمع شده است. مثلاً ۱۴ تا قورمه ۱۴ تا قیمة ۱۴ تا مرغ و

در دستگیری فقرا فوق العاده بود مصطفی در دستگیری فقرا فوق العاده بود. خیلی ها نفهمیدند. هیچ کس نمی داند که دست چه کسانی را گرفته است. برای ما از رسیدگی به مشکلات درسی شان تا پادرمیانی در خانواده ها و تارسیدگی عاطفی و همدردی با مشکلات شان می گفت. این توجه به فقرا تا حدی بود که صدرزاده پایگاه تاسیس شده خود را راه می کند و در یکی از محلات به شدت فقیر هیئتی راه اندازی می کند. یک روز مصطفی به من زنگ زد و گفت: «بیا برای شب ولادت حضرت ابوالفضل (ع) در هیئت جدید ما مداحی کن.» گفتم: «در یوسف آباد تهران جلسه دارم و به آنها قول دادم.»

گفت: «این هیئتی که به تو می گویم در منطقه خیلی محروم و فقیر نشین است. ببین حاجی! برای خود آقا ابوالفضل بیا. من اینجا را راه انداختم برای خودش.» با او قرار گذاشتم و قرار قبلی را لغو کردم. وقتی به آنجا رفتم دیدم مصطفی چند بچه کوچک را دور خودش جمع کرده بود. از ظاهرشان می شد فهمید که وضعیت اقتصادی آنها چقدر ضعیف است.

با مصطفی انس عجیبی گرفته بودیم. درون قلب های ما نفوذ کرده بود. شاید مثلاً کار خاصی به نظرمان می کرد. ولی همین که از وقت خود، از مال و ثروت خود می زد و به یک جاهایی می رسید، درک می کرد که این بچه نیاز به کمک دارد. خیلی جالب بود اصلاً برای او مهم نبود که یکی فقیر است و دیگری پول دار. این خوشگل تراست و دیگری زشت تر. همه را به یک چشم می دید. به همه احترام می گذاشت و همه را بالا می آورد. مصطفی در این قضایا خیلی مقید بود. اراذل و اوباش را جذب هیئت می کرد مثلاً می رفت دست در گردن کسی که کنار جوی آب نشسته بود می انداخت و می گفت: «داداش بیا دو دقیقه رو با ما بد بگذرون» یا مثلاً با اینکه سن خودش کم بود به مدرسه می رفت، لیست بچه ها را می گرفت به آنها زنگ می زد و به مسجد دعوتشان می کرد. مصطفی حتی افرادی که همه به چشم اراذل و اوباش به آنها نگاه می کردند، جذب هیئت می کرد. آن ها هم بچه های خوبی می شدند و خیلی به نفع اهالی محل می شد

زندگی نامه شهدا را از اول تا آخر می خواند مثلاً می گفت شهید ابراهیم هادی فلان خصوصیت را داشت. شهید همت فلان کار را می کرد یا مثلاً شهید آشناسان کسی است که انواع دوره های تکاوری دوره های چتربازی غواصی و اینها را دیده است. یکی از شب ها مصطفی از شب تا صبح از خاطرات ابراهیم هادی برای من گفت. هر وقت با مصطفی زیارت عاشورا می خواندم ثوابش را به ابراهیم هادی هدیه می کرد اما تا آن موقع زیاد درباره این شهید صحبت نکرده بودیم مصطفی گفت ابراهیم هادی را در خواب دیدم که به من گفت: «شما هم می آیی پیش ما.» سیره شهدا را می خواند و در جمع ما می نشست و در مورد شهدا حرف می زد. می گفت: «به یاد داشته باشید یکی از چیزهایی که شهید را از بقیه متمایز می کند کمک به خلق است. سعی کنید به مردم کمک کنید.»

وقتی حضرت آقامی فرمایند سبک زندگی اربعینی را بیاورید در زندگی روزانه خود، وقتی می فرمایند راهکارهای عملی برای حضور جوانان در این حرکت عمومی و عاشورایی وجود دارد و خود جوتن مومن و حزب اللهی باید خود جوش مصادیق آن را پیدا کند و منتظر بقیه نماند یعنی این، یعنی همین مدل زندگی شهید صدرزاده که مصداق الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (آیه ۲۰ سوره توبه) آنها که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است؛ و آنها پیروز و رستگارانند

در زیارت اربعین سختی می کشید اما شیرین است، آفتاب می خورید اما شیرینی است، ۸۰ کیلومتر راه می روید اما شیرین است اینها همه واسه این است که جهاد در راه خدا شیرین و لذت بخش است و هم آدم را می سازد و بزرگ می کند هم آدم لذتی را تجربه می کند که بالذات های دنیوی قابل مقایسه نیست، جهاد فی سبیل الله یعنی از خودت، مالت، جانت بگذر برای بقیه، همین از خود گذشتن برای خداست که آدم را خدایی می کند، از خدا دلبری می کند و خدا انسیان را می خرد و به مقام عند ربهم یرزقون می برد

یکی از همزمان شهید جزئی از شهدای والامقام اصفهان درباره از خود گذشتگی عجیب این شهید در جریان عملیات فتح المبین نقل می کند:

بچه ها آن قدر به دشمن نزدیک شده بودند که فقط ۵۰ متر مانده به خط مقدم دشمن با آن ها درگیر شدند. شما هم از رزمندگان شرکت کننده در این عملیات بودید، اگر امکان دارد از دیده های خودتان بگویید. وقتی درگیری شروع شد، بچه ها یک صدا تکبیر گفتند. صدای شلیک کالیبرها و تیربارهای دشمن و گلوله های رسامی که با سرعت از کنارمان و زوزکنان عبور می کردند، به همراه انفجارهای

بی درپی گلوله‌های خمپاره و بوی دود و باروت فضای میدان نبرد را گرفته بود. گلوله‌های منور تاریکی شب را به روز تبدیل کرده بودند. یکی از تیربارهای دشمن راه عبور نیروها و ستون گردان امام محمد باقر (ع) را در داخل شیار سد کرده بود. اگر این شرایط طولانی می‌شد، همه نیروها قتل عام می‌شدند! شهید اکبر جزئی معاون گردان بلافاصله به صورت سینه خیز به طرف جلو حرکت و خودش را با سرعت به زیر سنگر تیربار دشمن رسانده بود. ایشان در حالی که تیربار عراقی چندین نوار ۲۵۰ تایی شلیک کرده بود و لوله تیربارش از حرارت سرخ شده بود، با دست راستش محکم لوله تیربار را گرفته و با گفتن الله اکبر، سر تیربار را به طرف آسمان بالا برده بود. لوله تیربار به دلیل داغ و قرمز بودن به کف دست ایشان چسبیده بود. عراقی‌ها جزئی را به شهادت رساندند. اما در آن سو، بچه‌های گردان وقتی دیدند تیربار عراقی به طرف هوا و آسمان شلیک می‌کند! از داخل شیار بلند شدند و خط دشمن را گرفتند. هیچکس آن شب متوجه فداکاری و ایثار شهید اکبر جزئی نشد! چطور شد که بچه‌های گردان تان متوجه ایثار شهید جزئی شدند؟ بعد از خواندن نماز صبح وقتی که هوا روشن شد، بچه‌های واحد تعاون برای جمع‌آوری بیکر شهدا به منطقه آمدند. آن‌ها بیکر پاک فرمانده شهید اکبر جزئی را در حالی پیدا کردند که لوله تیربار دشمن به دست راست شهید چسبیده و کف دست او را کاملاً سوزانده بود! در اینجا بود که بچه‌ها متوجه شدند ایشان شب گذشته چه ایثاری کرده است

بله عزیزان من این انقلاب راحت به دست من و شما نرسیده است، ما سر سفره ای نشستیم که حاصل و ثمره خون هزاران شهید در طول تاریخ تشیع هست، از خون سید الشهداء تا خون هزاران شهید جزئی و امروز نوبت به ما رسیده تا با از خود گذشتگی و تمرین جهاد در اجتماع عظیم اربعین آماده پیوستن به جبهه بزرگ حرکت عمومی در کشور بشویم و وظیفه خود را در رساندن این نظام و انقلاب به

آرمان امام و شهدا انجام دهیم
همین پیاده روی عظیم اربعین روما مدیون حضرت زینب سلام الله علیها هستیم
که اگر نبود صبر زینبی شاید امروز نه من و تو شیعه بودیم و نه اصلا انقلاب اسلامی
وجود داشت ، شیعه تا ابد مدیون زینب است

ذکر مصیبت :

ای به برج عفاف بدر تمام
ای علی پیش پات کرده قیام
زینب ای نقش عشق را نقاش
زینب ای رسم مهر را رسم
ای محبت کنیز دربارت
ای صفا پیش پات عبد و غلام
ای کتاب قیام را مطلع
ای به عشق حسین حُسن ختام
هم نوای حسن ، به وقت قعود
هم قطار حسین وقت قیام
ای که طاها تو راست جد بزرگ
ای که حیدر تو راست باب گرام
ای که زهر است مهربان مامت
کس نشد چون تو اینچنین اکرام؟
ای به روی تمام نامردان
هم چو زهرا کشیده تیغ کلام

* از همه بلاد سفیر او مده میخواد قدرت نمایی کنه یزید، میخواد خاندان آل
الله رو یزید کوچیک کنه، اما بی بی زینب دسته بسته، جلوی همه صدا زد: ” اِنِّي
لَأُتَصَغَّرُ قَدْرُكَ ” یزید! تورو کوچیک میبینم، عددی نیستی، کی هستی؟...*

خطبه هایت طنین صوت علی است

یا ز مادر گرفته ای الهام؟

زینبی، حیدری، توزهرائی

حزن، آنسان ترا محاصره کرد

ای که از قامت هلالی تو

راست گردیده قامت اسلام

* امام سجاد فرمود: عمه جان! به دوراهی رسیدیم، به طرف میره سمت مدینه، به
طرف کربلا....

سر این دوراهی همه حداقل به بار تو زندگی شون می مونن، کربلا برم؟ نرم؟ خوش
به حال اونایی که دوراهی شون رو اول رفتن کربلا، بعد رفتن مدینه...*

داداش یادم نرفته دور تو جنجال کردند

جمعیتی را وارد گودال کردند

آن ده سواری که تو را پامال کردند

وقت غنیمت صحبت از خلخال کردند

دیر آمدم کاری از دستم بر نیامد

سرنیزه شمر از دهانت در نیامد

دیر آمدم دیدم سرت دست کسی رفت

عمامه پیغمبرت دست کسی رفت

هم گوشوار دخترت دست کسی رفت

هم نازنین انگشترت دست کسی رفت
دیر آمدم اول تو را نشناختم من
خود را کنار پیکرت انداختم من